

چهارشنبه 8 مهر 11 شوال 30 سپتامبر

فتح شهر مکه توسط حضرت محمد(ص) و یارانشان در سال 8 هجری قمری...

**فتح شهر مکه توسط حضرت محمد(ص) و یارانشان در سال 8 هجری قمری**

حضرت محمد(ص) و یارانشان شهر مکه را در سال 8 هجری قمری فتح کردند. رسول گرامی اسلام با انعقاد پیمان خدیبه با قریش پذیرفتند که مدت 10 سال میان دوطرف جنگی نباشد. اما پس از نقض این پیمان بدست قبیله بنی بکر متحد قریش و حمله آنان به قبیله بنی خزاعه ازهم پیمانان حضرت محمد(ص) ایشان به طرف مکه حرکت کردند. سپاه حضرت ختمی مرتبت درطول راه بر تعدادش افزوده می‌شد و آن حضرت پس از ورود به مکه و طواف کعبه و شکستن بت‌های درون کعبه اهالی مکه را عضو کردند. حضرت محمد(ص) خطاب به اهل مکه فرمودند: "بروید که آزادید" و خود و یارانشان 19 روز بعد مکه را به قصد مدینه ترک کردند.

درگذشت «ابوعلی محمدبن عبدالله بغدادی» در سال 328 هجری قمری

«ابوعلی محمدبن عبدالله بغدادی» معروف به ابن مقله ادیب، خوشنویس و مبتکر خطوط مختلف در هنر خوشنویسی در سال 328 هجری قمری درگذشت. ابن مقله مدتها وزیر عباسیان بود اما همواره به هنر خوشنویسی می‌پرداخت. ابن مقله در ادبیات و فنون ادبی دانش فراوان داشت از این رو از 16 سالگی در مقام دبیر به دستگاه ابن جراح وارد شد و مدتی هم نزد ابن فراست به کار پرداخت. ابن مقله در هنر خوشنویسی و اختراع خط منسوب که بعدها دیگر هنرمندان خطاط آن را تکمیل کردند. ابن مقله در کتابت خط توفیق بی‌نظیر بود و حروف را به شکلهای هندسی و بسیار زیبا می‌نوشت. شماری از شرح حال نویسان او را نخستین مبتکر رسم الخط بدیع و شیوه جدید خط عربی دانسته‌اند. «رسالة في علم الخط و القلم» از آثار این مقاله است.

درگذشت آیت الله حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی در سال 1326 هجری قمری

آیت الله حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی از فقیهان بزرگ ایران در سال 1326 هجری قمری وفات یافت. آیت الله تهرانی در پایان تحصیلات مقدماتی از محضر بزرگانی چون آیات عظام شیخ مرتضی انصاری و ملا محمد تقی گلپایگانی بهره برد و بعد از سالها شاگردی و تحصیل مستمر خود از علمای بزرگ شد. آیت الله خلیلی تهرانی در کنار تدریس فقه، همگام با آیت الله مازندرانی و آخوند خوانساری مبارزه گسترده‌ای برای براندازی حکومت استبدادی و برقرار کردن مشروطه آغاز کرد. از آثار بجای مانده از آیت الله خلیلی تهرانی «دریغۀ الوداد» و «نجاه العباد» را می‌توان نام برد.

شهادت فرماندهان نیروهای مسلح بر اثر سانحه هوایی در سال 1360 هجری شمسی

فرماندهان نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در سال 1360 هجری شمسی بر اثر سانحه هوایی شهید شدند. این فرماندهان دلاور پس از بازگشت از مأموریت شکستن محاصره آبادان به فیض شهادت نایل آمدند. شهدای این سانحه دلخراش سرداران اسلام سرتیپ فکور، تیمسار فلاحتی، سرهنگ نامجو، یوسف کلاهدوز و جهان آرا فرماندهان سپاه خرمشهر بودند. پس از وقوع این حادثه، حضرت امام خمینی (ره) در پیامی ضمن قدردانی از زحمات این شهدای بزرگوار از آنان با عنوان «سرداران اسلام» یاد کردند. این سانحه چند روز پس از شکست محاصره آبادان رخ داد.

روز بزرگداشت مولوی

بس فسانه عشق تو خواندم به جان تو مرا، کافسانه گشته ستم، بخوان

مولانا

مولوی را نمی‌توان نماینده دانشی ویژه و محدود به شمار آورد. اگر تنها شاعرش بنامیم یا فیلسوف یا مورخ یا عالم دین، در این کار به راه صواب نرفته ایم. زیرا با اینکه از بیشتر این علوم بهره‌وافی داشته و گاه حتی در مقام استادی معجزه‌گر در نوسازی و تکمیل اغلب آنها در جامعه شعرگام‌های اساسی برداشته، اما به تنهایی هیچ یک از اینها نیست، زیرا روح متعالی و ذوق سرشار، بینش ژرف موجب شده نادر هیچ غالبی متداول نگنجد.

شهرت بی‌مانند مولوی بعنوان چهره‌ای درخشان و برجسته در تاریخ مشاهیر علم و ادب جهان بدان سبب است که وی گذشته از وقوف کامل به علوم و فنون گوناگون، عارفی است دل‌آگاه، شاعری است درد شناس، پر شور و بی‌پروا و اندیشه‌وری است پویا که ادیان را از طریق خوار شمردن تمام پدیده‌های عینی و ذهنی این جهان، همچون: علوم ظاهری، لذاپذیر زود گذر جسمانی، مقامات و تعلقات دنیوی، تعصبات نژادی، دینی و ملی، به جستجوی کمال و آرام و قرار فرا می‌خواند.

نام و عنوان و تخلص مولانا:

آفریننده کتاب مثنوی، مردی است عارف و شاعری بزرگ و حکیمی عالی قدر به نام جلال الدین محمد. دوستان و یاران او از وی به لفظ مولانا یاد می کرده اند. از مولانا با عناوین «رومی»، «مولانای رومی»، «مولای روم» و گاهی خداوندگار نیز یاد می شود. لقب مولوی که از دیر زمان میان صوفیه و دیگران، بدین استاد حقیقت بین اختصاص دارد در زمان خود وی و حتی در عرف تذکره نویسان شهرت نداشت و جزء لقبهای خاص او نمی باشد و به ظاهر این لقب از روی عنوان دیگر وی یعنی مولانای روم برگرفته شده است. نیز نوشته اند که تخلص مولانا در شعر «خاموش» است و با توجه به تکرار آن «خامش» یا «خاموش» و یا «خمش» را در بسیاری از غزلیات دیوان شمس قابل مشاهده است، همانگونه که وی در مثنوی می گوید:

«من ز بسیاری گفتارم خمش»

زندگینامه:

مولانا روز ششم ربیع الاول سال 604 هجری قمری (سی ام سپتامبر 1207 میلادی) در بلخ به دنیا آمد. پدرش واعظ سرشناس شهر، بهاءالدین محمد معروف به بهاء ولد بود.

بهاء ولد (پدر مولانا) مدرس و واعظی بود خوش بیان و خطیب، جلال الدین محمد (مولانا) به روایتی 14 ساله بود که پدرش بهاء ولد بر اثر رنجش خوارزمشاه یا خوف از سپاه مغول شهر بلخ را ترک گفت و قصد حج کرد و به جانب بغداد رهسپار شد چون به نیشابور رسیدند شیخ عطار خود به دیدن مولانا بهاء الدین آمد. کتاب اسرار نامه خود را به جلال الدین محمد هدیه داد و به پدرش گفت: «زود باشد که پسر تو آتش در سوختگان عالم زند.» پس از چندی بهاء الدین ولد و خاندانش به شهر قونیه کوچ کردند و در این شهر که در آن زمان جزء ولایت روم شرقی بود اقامت گزیدند.

عبدالرحمن جامی مینویسد:

« بخت مولانا بهاءالدین ولد نوشته یافته اند که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بوده که روز آدینه با چند کودک دیگر بر بامهای خانه های ما سیر میکردند. یکی از آن کودکان با دیگری گفته باشد که بیا تا از این بام بر آن بام بجهیم. جلال الدین محمد گفته است: این نوع حرکت از سگ و گربه و جانوران دیگر می آید، حیف باشد که آدمی به اینها مشغول شود، اگر در جان شما قوتی هست بیائید تا سویی آسمان بپریم. و در آن حال ساعتی از نظر کودکان غایب شد، فریاد برآوردند، بعد از لحظه ای رنگ وی دگرگون شده و چشمش متغیر شده باز آمد و گفت: آن ساعت که با شما سخن می گفتم دیدم که جماعتی سبز قباایان مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمان ها گردانیدند و عجایب ملکوت را به من نمودند؛ و چون آواز فریاد و فغان شما برآمد بزم به این جایگاه فرود آوردند.» گویند که در آن سن در هر سه چهار روز یکبار افطار می کرد.

بهاء الدین در سخن گفتی و اندیشیدن مانند پسرش مولانا، انسان لحظه ها و یا به قول معروف " این الوقت " بود. مولانا از قرار معلوم مثنوی خود را در جلسات متوالی به مرید خود حسام الدین چلبی دیکته می کرد. این مثنوی مسلما نه معانی قرآنی یا تجلی عالم بالا، بلکه صرفا مفاهیمی به شمار میرفت که به او الهام می شد.

پس از وفات وی، مولانا جلال الدین محمد که در این هنگام 24 ساله بود به وصیت پدر یا به خواهش مریدان بر جای پدر نشست و بساط وعظ و افادت بگسترده و شغل فتوی و تزکیه را رونق داد.

آشنایی با شمس تبریزی :

زندگی مولانا پس از آشنایی با شمس تبریزی دگرگون گشت، شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد، معروف به شمس تبریز شوریده ای از شوریدگان روزگار خود بود. و در سال 642 به قونیه وارد شد و در سال 643 از قونیه بار سفر بست و به دمشق پناه برد و بدین سان مولانا را در آتش هجران گذاخت. مولانا پس از آگاهی از اقامت شمس در دمشق نخست با غزل ها، نامه ها و پیام ها از او خواستار بازگشت او شد و پسر خود را با جمعی از یاران به جستجوی شمس به دمشق فرستاد و پوزش و پشیمانی و عذرخواهی مردم را از رفتار خود با او بیان داشت. شمس این دعوت را پذیرفت و به سال 644 به قونیه بازگشت. اما بار دیگر با جهل و خودخواهی مردم و تعصب عوام روبرو شد و ناگزیر به سال 645 از قونیه گریخت.

شمس و افادات معنوی او در مولانا سخت اثر کرد . مولانا قبل از ملاقات با شمس مردی زاهد و متعبد بود و به ارشاد طالبان و توضیح اصول و فروع دین مبین مشغول بود . ولی پس از آشنایی با این مرد کامل ترک مجالس وعظ و سخنرانی را ترک گفت و در جمله صوفیان صافی و اخوان صفا درآمد و به شعر و شاعری پرداخت و این همه آثار بدیع از خود به یادگار گذاشت .

شمس، مولانا را با افق دیگری از معنویت و عرفان آشنا کرد و روح او را در آسمانهای برتر به پرواز درآورد. به دم او بود که خرمن وجود مولانا مشتعل شد و هر چیز غیر از دوست رنگ باخت و «ماسوی الله» ذات فانی خود را آشکارتر نمایان ساخت.

مولانا باز در پی او روان شد و کوی به کوی، برزن به برزن به دنبال گمشده خود بود ولی نشانه ای از او نیافت و در این میان سر به شیدایی برآورد و غزلیات خود را با نام او مزین ساخت. بیشترین غزلیات آتشین سوزناک دیوان شمس دست آورد همین لحظات است:

عجب آن دلبر زیبا کجا شد؟ عجب آن سروخوش بال کجا شد؟

میان ما چو شمعی نور میداد کجا شد ای عجب بی ما کجا شد؟

برو بر ره بپرس از رهگذران که آن همراه جان افزا کجا شد؟

چو دیوانه همی گردم به صحرا که آهو اندرین صحرا کجا شد؟

دو چشم من چو جیحون شد زگریه که آن گوهر در این دریا کجا شد؟

به هر تقدیر شمس تبریزی که مولانا با عشق سوزان او را می پرستید با غیبت ناگهانی خود، مولوی را بیش از پیش به جهان عشق و هیجان سوق داد و از مسند وعظ و تدریس به محفل وجد و سماع رهنمون شد و خود چنان می گوید:

زاهد بود ترانه گویم کردی سر دفتر بزم و باده جویم کردی
سجاده نشین با وقاری بودم بازیچه کودکان گویم کردی
روز یکشنبه پنجم جمادی الآخر سال 672 هـ. ق مولانا بدرود زندگی گفت. خرد و کلان مردم قونیه حتی مسیحیان و یهودیان
نیز در سوگ وی زاری و شیون کردند. جسم پاکش در مقبره خانوادگی در کنار پدر در خاک آرمید، بر سر تربت او بارگاهی است
که به «قبه خضراء» شهرت دارد.
آثار مولانا:
مثنوی معنوی، غزلیات شمس تبریزی، رباعیات، فیه مافیه، مکاتیب، مجالس سبعه